

## درس خارج اصول آیت‌الله اراکی؟ دب؟ «جلسه 34»

### سال تحصیلی 99\_98

#### مفهوم غایت

بحث مفهوم غایت در جایی است که جمله حکمیّه، مشتمل بر غایت باشد: مثل آیه کریمه: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»<sup>۱</sup> و یا آیه کریمه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»<sup>۲</sup> و همچنین آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»<sup>۳</sup>.

جمله حکمیّه مشتمل بر غایت می‌تواند چهار نوع از تعلیق بر غایت را دارا باشد: «غایت» قید برای موضوع حکم باشد: «فاغسلوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» در این مثال «الی» غایت «ما یغسل» که موضوع خارجی است، می‌باشد. و مراد از موضوع حکم همان چیزی است که مرحوم میرزا از آن به متعلق المتعلق تعبیر می‌کند: «حکم»، وجوب است؛ «متعلق حکم»، غسل است؛ و «متعلق المتعلق»؛ «وجوه و ایدی» هستند.

«غایت»، قید متعلق حکم باشد. مثل «صم الی اللیل» که «الی اللیل» قید برای صومی است که متعلق وجوب است.

غایت، قید حکم باشد. مثل «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»<sup>۴</sup> که وجوب قتال تا رفع فتنه است. و یا مثل آیه کریمه: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

---

۱. سورة بقره: 187.

۲. سورة انفال: 132.

۳. سورة مائده: 6.

۴. سورة بقره: 139.

حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup> که وجوب معلق بر «بخوضوا» است.

غایت، قید حکم باشد؛ اما حکم با جمله اسمیه بیان شده باشد: مثل قول رسول اکرم؟ ص؟ خطاب به امیرالمومنین؟ ع؟ «أَمَّا الصَّدَقَةُ فَجُهِدَكَ حَتَّى يُقَالَ أُسْرِفَتْ وَ لَمْ تُسْرِفْ»<sup>۲</sup>

حق در مسئله

حق این است که غایت مفهوم ندارد.

توضیح مطلب:

در گذشته توضیح داده‌ایم که برای افاده مفهوم در جمله حکمیّه دارای قید، به دو رکن نیاز داریم:

قضیه مقیده دلالت کند که این قید علت انحصاری ثبوت حکم برای موضوع است تا اثبات شود با رفع قید، ثبوت حکم هم از بین می‌رود.

حکمی که مقید به قید می‌شود -چه قید مباحثراً بر حکم عارض شود مثل قید شرطی و چه قید بر موضوع و یا متعلق حکم عارض شود که در این صورت گفتیم تضییق این دو، موجب تضییع حکم هم غیر مباحثراً می‌شود- سنخ حکم باشد و نه شخص حکم.

در نوع اول و دوم مفهوم غایت که غایت قید برای موضوع و یا متعلق حکم باشد؛ مانند مفهوم وصف است و به دلیل اینکه قید به حکم نخوده، نسبت توقّفیه یعنی توقّف حکم بر قید وجود ندارد. و توضیح آن در مفهوم وصف گذشت. در نتیجه رکن اول در دو نوع اول ثابت نیست.

---

۱. سوره انعام: 68.

۲. وسائل الشیعه؛ ج 15، ص: 181 ح 20228.

اما در جایی که حکم مقید به غایت باشد و تفاوتی ندارد حکم، جمله فعلی باشد و یا جمله اسمی -یعنی نوع سوم و چهارم قید غایت- در این دو نوع رکن دوم از ارکان مفهوم حاصل نیست، زیرا در جایی می‌توان اطلاق جاری کرد و اثبات کرد که قید، قید جنس الحکم است که نسبت حُکمیهِ طرف نسبت تامه باشد؛ یعنی دو طرف داشته باشیم: قید و حکم و نسبت تامه نسبتی بین قید و حکم باشد -همانطور که در قید شرطی اینگونه بود-. اما در جایی که حکم، خود، نسبت تامه است، نمی‌توان در آن اطلاق جاری کرد به دلیل اینکه نسبت تامه، امری ایجاد است لذا همیشه یک امر جزئی و شخصی است و در آن اطلاق جاری نمی‌شود. اما در جایی که حکم، طرف نسبت تامه باشد به این معناست که گوینده ابتدا حکم را استقلالاً لحاظ کند؛ و بعد قید را استقلالاً لحاظ کند؛ و سپس بین آن دو نسبت تامه ایجاد کند، اینجا اگر شک ایجاد شد که این لحاظ حکم آیا به لحاظ شخصی است یا لحاظ جنس الحکم، اطلاق جاری می‌کنیم و می‌گوییم: چون در آن حکم قیدی نیاورده پس جنس الحکم را لحاظ کرده است. اما خود نسبت تامه قابل لحاظ شدن نیست بلکه ایجاد است و گوینده نسبت تامه را ایجاد می‌کند؛ لذا جمله بیش از اینکه شخص الحکم مقید به این قید شده است را دلالت ندارد.

بنابراین در قید غایت، در جایی که غایت قید برای خود حکم باشد، به دلیل اینکه خود حکم، نسبت تامه است، در آن نمی‌توان اطلاق جاری کرد. در نتیجه آنچه معلق بر قید است شخص الحکم است نه جنس الحکم. در نتیجه رکن دوم افاده مفهوم وجود ندارد.